

## خطابه فاکنر در هنگام گرفتن جایزه نوبل

احساس می‌کنم این جایزه را نه به من بلکه به کار من داده‌اند، کاری که حاصل عمری از عذاب و عرق ریزی روح انسان بوده است؛ و این نه برای افتخار و سود جویی است بلکه بدان روی بوده است که از مایه‌های آدمی چیزی آفریده شود که بیشتر وجود نداشته است، پس من این جایزه را تنها به امانت نزد خود نگاه می‌دارم.

برای وقف پولی که همراه این جایزه است بافتن موردی که در خور هدف و معنای اصلی آن باشد کار دشواری نیست، اما من می‌خواهم برای سپاس و ابراز احساساتی که همراه آن بوده است چنین موردی بیابم.

این لحظه را چون بلند جایی بدانم که از فراز آن صدایم به گوش مردان و زنان جوان خواهد رسید که هم اکنون خود را وقف این درد و تلاش نموده‌اند و آنان را که روزی اینجا به جای من خواهند ایستاد شما در میان خود دارید.

تراژدی ما امروز ترسی جسمی، جهانی، همگانی است و آنچنان دیر پاینده است که اکنون حتی می‌توانم آن را بر خود هموار کنم. دیگر از مشکلات روحی خبری نیست تنها این سوال در میان است چه وقت از هم پاشیده خواهم شد. از این رو مردان و زنان جوانی که امروز در کار نوشتن هستند، مشکلات دل آدمی را که با خود در جنگ هستند از یاد برده‌اند و نوشته خوب تنها زائیده این ستیز خواهد بود زیرا چیزی جز این در خود نوشتن نیست در خود عذاب و عرق ریزی نیست.

انسانها باید دوباره این مسائل را یاد بگیرند باید به خود بیاموزند که ننگی بیشتر از ترس نیست و چون این را آموختند ترس را به یک سر فراموش کنند و در ذهن خود جایی برای هیچ چیز باقی نگذارند مگر راستی و حقایق دیرین دل آدمی - مهر و شرف و رحم و غیرت و رافت و فداکاری حقایق دیرین جهان که بی وجود آنها هر داستانی ناپایدار و محکوم به نیستی است تا چنین نکنند، نفرین بر

تلاشهایشان سایه افکنده، سخن از شهوت می‌گویند نه از عشق، از شکستهای دم می‌زنند که در آنها هیچ کس، هیچ چیز ارزنده‌ای نمی‌بازد. از پیروزی‌هایی که در آن امید نیست و از همه بدتر رحم نیست، رافت نیست. غم‌هایشان از دردهای نوع بشر مایه نمی‌گیرد و آهی به جا نمی‌گذارد، سخن از دل نیست بلکه از غده است.

انسانها تا اینها را دوباره بیاموزند چنان خواهند نوشت که گویی در میان آدمیان استاده و انقراض انسان را می‌نگرند.

من از پذیرفتن انقراض انسان سرباز می‌نهم به راحتی می‌توانم گفت که انسان تنها بدان است که پایداری می‌کند جاودان خواهد ماند که حتی پس از محو شدن آخرین طنین ناقوس تقدیر از روی آخرین حنجره ناچیزی که در آخرین شامگاه سرخ و فروغی باز هم طنین دیگری باقی خواهد ماند طنین صدایی ضعیف و پایان ناپذیر انسان که هنوز سخن می‌گوید. من به قبول این سخن گردن نمی‌نهم

اعتقاد من به این است که انسان نه تنها پایدار خواهد ماند بلکه پیروز خواهد شد. انیان جاوید است نه بدان سبب که تنها در میان

مخلوقات تنها او صدای پایان ناپذیر دارد و بلکه بدان سبب که دارای روح است روحی که سرچشمه رافت و فداکاری. پایداری است بر شاعران و نویسندگان است که در این باره بنویسند. افتخار انسان به این است که در دل آدمیان شور برانگیزند. شجاعت و امید و

روح فداکاری را که فخر گذشته‌های انسان است به او یادآور شوند و به این سان او را در پایداری یاری دهند حاجتی نیست که صدای شاعر تنها وصف احوال آدمیان باشد این صدا می‌تواند همچو تکیه‌گاهی آنان را یاری دهد تا پایداری کنند و پیروز شوند.